

اصول هندسه

فرانسوا ژاکمن François Jacqmin

آرش جودکی

فرانسوا ژاکمن (۱۹۹۲-۱۹۲۹) شاعر فرانسوی زبان بلژیکی است که علی رغم گوشه نشینی و کتاب‌های معدودش جایگاه ویژه‌ای در شعر مدرن آن کشور دارد. شعرهایی که ترجمه‌شان را در اینجا می‌خوانیم از کتاب «اصول هندسه» *Éléments de géométrie*، که سیزده سال پس از مرگش در سال ۲۰۰۵ برای اولین بار انتشار یافته است، انتخاب شده‌اند. با اقتباس نام این اثر از کتاب اقلیدس، ژاکمن ورای پیوند خط هندسی با خطوط در طراحی و نقاشی و حتی با سطر در شعر، ادعای ترسیم جهان بر روی سطح را به پرسش می‌گذارد.

بی‌نومیدی، تسلان‌ناپذیر خواهیم ماند. دست‌نیافتنی
است که به رهنورد جرأتِ پوزار در پا کردن می‌دهد.
بی‌یقین ناممکن هیچ نتوانیم.
به یاد بیاوریم رفعت روزی را که جهان بر ما
تحمل‌ناپذیر اعلام شد.

اگر نامتناهی جز آنچه بر متناهی غلبه می‌کند نبود،
در آن جز مشغله‌ی درجه نمی‌دیدیم. تشریح‌ناشدنی
یک ارزیابی از دور می‌گشت. انگار که مساحتی را
در مالیخولیا وارد کرده باشیم.

اندیشه سرآخر می‌پذیرد که در سمت توضیح هیچ چیز بجا نیست. اینگونه خردخرد اجازه‌ی انحلال هر پرسشی را می‌دهد. بعد روی می‌کند به جانب آنچه که او را از خودش برکنار می‌کند، و در پایان بدل می‌شود به آنچه که در برهوت بر سر فاصله می‌آید.

چه هندسه‌دانان که از شنیدن آواز اصول موضوع هلاک شده‌اند! چه انقلاب‌ها که به قانون گونیا عودت داده شده‌اند! چه سرگردان‌ها که آرامگاهی جز در خونِ دلمه‌بسته‌ی پاره‌خطی نیافته‌اند! جهان از هم می‌پاشد به محض اینکه سر به فرمان دیدنی می‌شود. چشم رهنوردی بیسواد است.

لحظه‌های پُرتاره‌مان را مدیون همانگویی هستیم. تکرار پیشکار کیهان است. هستی که ورای هستی می‌گسترده بدل خود را می‌سازد. از خود به درشدگی مجموع تمام ناممکن‌ها است. بی‌درازا و بی‌معنا، خط‌آغمایی هم‌مرکز است. شب بر پی‌رنگی می‌افتد که می‌کوشد از خود بزیاید.

فقدانِ پرسپکتیوِ خودِ خطِ است.
هر بودشی که به آن بدهیم، هر نقشِ عدمِ را می‌ساید.
هر اندازه هم که خطوطِ را پُر رنگِ یا متعدد کنیم،
همواره همان اختلاطِ درهمِ هیچ‌های ترسیمی را
برجسته می‌کنیم. می‌پنداریم که جهان را در بر
می‌گیریم حال آنکه نور را سیاه می‌کنیم.

هیچ دایره‌ای بسته نیست. همه از معبرها و
دریچه‌های ازهم‌جدا سوراخ سوراخند. در درون،
قطر در خراب افتاده، و سطح بیرونی پوشیده از
بندهای از هم گسیخته است.
در واقع هر محیطی را تکه پاره‌ها می‌سازند.
آنچه مدور محسوب می‌کنیم برآمده از هندسه‌ی
غبار است.

طمع هندسی ست. مثلاً مزه‌ی سیب، مستطیلی
است. و زردآلو با مثلثِ نرم نسبت دارد.
با گذشتِ زمان، میوه وضوحی شربت‌گون می‌یابد.
و بدل به صراحتِ دهان و توشه‌ی آن می‌شود. هنر
زنبور را در نظر بگیرید: دست‌پختِ مومی‌اش آیا
همانگی کامل میان عسل و شش ضلعی نیست؟

هنگامی که هندسه با موسیقی غنی می‌شود، تنها کافی است که گوش بسپاریم تا خط آشکار شود. هوای سیم شده در گوش دیدنی طنین می‌اندازد. تا نسوجش متأثر، سطح جهان به لرزه در می‌آید. اینچنین است که طرح تا موقعی که از لحن صحیح کمال نیافته است طاقت فرساست.

روزی بر خط راست باران خواهد بارید. استواری به اقیانوس سپرده می‌شود. و خواهیم دید که فاصله بر پایه‌های آبی برپا شده بود. آنچه جامدش می‌دانستیم جذب جلبک‌ها می‌شود. کشف می‌کنیم که زیبایی اشک‌ها از آن روست که ستون فقرات ندارند.

نشانه‌ای نیست که مدور نباشد، و نکوشد که نادیدنی بودن ویرانش را دوباره نسازد. آنچه متولد می‌شود از خاستگاه خود بیزاری می‌گیرد. اینگونه خط شتاب نتیجه‌گیری دارد، شتاب ترسیم محیطی که به دگرگون شدنش پایان دهد. جهشش در سطح جهان تعقیب‌گور است.

هر شکل اهانت به خودداری جان است.
در ما بی‌آلایشی هست که نمی‌بیند. شهودی که از
درآمیختن با آنچه می‌بینیم سر باز می‌زند.
نمی‌داند که فضیلتی هست که پیش از هر چیز
می‌آید، این دستِ ناکامیاب برخطوط.

به آن اندازه که باید نومید نیستیم تا ببینیم که خط
خیانت می‌کند.
وقتی که زخمی به راستی می‌درخشد، زخم را تنها
می‌بینیم، و نه بعدی درهم را.
تحمل‌ناپذیر را بر پا نمی‌کنیم. به همین خاطر نشانه
آنجا که نشانه‌ای هست می‌میرد.

آنکس که خطی ترسیم می‌کند باید خود را انکار کند. مجبور به پذیرش خطاکاری خویش است. وانگهی، نخواهد توانست از پس اقدام خود بپاید. به گونه‌ای، باید در جهت مخالف برود، و از خاستگاه این خط درگذرد. در آن موقع مشاهده خواهد کرد که اندیشه و طرحش جز جان‌پناهی از گِل نبودند.

تنهایی چشم باید چنان ژرف شود که نازکترین خطوط برایش زنده شوند. از دیدنی چشم پوشیدن، دوری گرفتن از بی‌نظمی معیار و پژمردگی نشانه است. اما این هم کفایت نمی‌کند. هنوز باید آنچه می‌بینیم را خطای پرسپکتیو بگیریم.

خط ساقه‌ای برای بی‌نهایتی که دارد می‌شکوفد نیست. می‌پوسد اگر راه نباشد یا حال. اینچنین به هر هندسه، به هر معماری و هر طرحی که نگاه می‌کنیم، انگار به چه بسیار امیدهای سرخورده. برای خطوط هم، بهار راستین روزی آغاز می‌شود که در آن هیچ چیز همچون روز پدیدار نمی‌شود.

